

دو سخن درباره کتاب کرانه‌های جنوبی دریای خزر

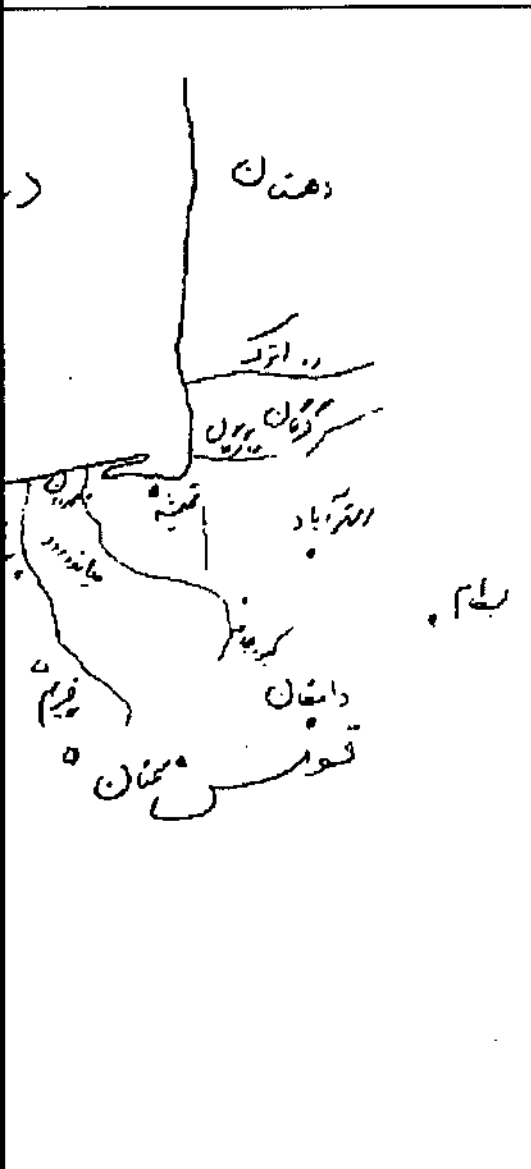
۱- نقدی بر پژوهش‌های تاریخی در کتاب کرانه‌های جنوبی دریای خزر

گریگوری ملگونوف^۱ در سال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ هجری قمری برابر با ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۰ میلادی در پی انجام مأموریتی از سوی حکومت قفقاز^۲ به نواحی جنوبی دریای خزر سفر کرد و ملاحظات ارزشمند خود را در این نواحی در کتابی که بیشتر به سفرنامه شباهت دارد، منتشر ساخت. فصلی از این کتاب به تاریخ طبرستان، اختصاص یافته است. در این فصل مؤلفه نخست استان‌ها و بلوک‌های طبرستان و مازندران را نام می‌برد و سپس تاریخ طبرستان را از روزگار باستان تا اواخر عصر صفویان به اختصار و گاهی به صورت سال‌شمار بیان می‌دارد.

با وجود این که مطالب این فصل مختصر است، لیکن اشتباهات نسبتاً فراوانی در نقل مطالب و پژوهش‌های تاریخی و جغرافیایی آن، به چشم می‌خورد، به گونه‌ای که اعتبار تحقیقات تاریخی ملگونوف را دچار تردید می‌سازد. متأسفانه برگرداننده این اثر آقای امیر هوشنگ امینی نسبت به آوردن توضیحاتی در حواشی کتاب بی‌توجهی نموده است و حتی در مواردی چون نقل تاریخ وفات ابوجعفر محمد بن جریر طبری به سال ۳۱۶ هجری،^۳ هیچ تذکاری درباره تاریخ وفات این مورخ شهیر جهان اسلام به سال ۳۱۰ هجری^۴ داده نشده است. در این مقال پاره‌ای از خطاهایی که جنبه تاریخی دارند، مورد بحث قرار می‌گیرد. این نوع خطاها بیشتر در بخش تاریخی کتاب یعنی فصل «تاریخ طبرستان» صورت پذیرفته است.

گریگوری ملگونوف درباره استان‌های طبرستان می‌نویسد: «طبرستان باستانی مشتمل بر پنج استان بوده است: ۱- بسطام ۲- دامغان ۳- سمنان ۴- فیروزکوه ۵- خرقان».^۵

در صورتی که در منابع جغرافیایی و تاریخی چنین استان‌هایی برای طبرستان بیان نشده است. تا قرن هفتم هجری، مازندران و قسمتی از گیلان امروزی را که شامل

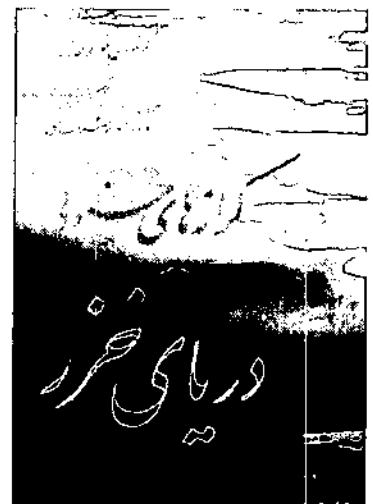


نواحی جنوبی دریای خزر و ارتفاعات البرز می‌شد، طبرستان می‌خواندند. ابن اسفندیار که خود اهل این دیار بوده و اطلاعات جغرافیایی و تاریخی نسبتاً جامعی از منطقه داشته است، درباره حدود طبرستان از شرق به غرب چنین می‌نویسد: «و از دینار جاری تا به ملاط که حد طبرستان است.»^۶ دینار جاری محلی بود در نزدیکی همیشه یا کردکوی امروزی و ملاط نیز در جنوب هوسم یا رودسر کنونی قرار داشت.^۷ علی رزم‌آرا ملاط را در چهار کیلومتری جنوب لنگرود دانسته است.^۸

با چنین تعریفی از حدود طبرستان «فیروزکوه» را می‌توان شامل طبرستان دانست، ولیکن بسطام و دامغان و سمنان و خرقان^۹ شامل منطقه قومس بوده است. ملگونوف در صفحه ۷۸ کتاب خود، مازندران را به هفت بلوک تقسیم می‌کند، در صورتی که نویسنده در بحث مفصلی که تحت عنوان «مازندران» ارائه کرده است، مازندران را نخست به چند ناحیه و پس از آن هر ناحیه را به چندین بلوک تقسیم نموده است. در فصل «مازندران» از همین کتاب، شماری از بلوک‌هایی که در صفحه ۷۸ به عنوان بلوک‌های مازندران یاد شده است، جزء بلوک‌های مازندران دانسته نشده است. مؤلف در همین صفحه می‌افزاید که طبرستان «از سوی جنوب تا مرز خراسان امتداد داشته است» و شهر گرگان یا جرجان و استرآباد را

● دکتر صالح پרגاری
عضو هیئت علمی گروه تاریخ
دانشگاه تربیت معلم تهران

- کرانه‌های جنوبی دریای خزر
- تألیف: گریگوری ملگونوف
- ترجمه: امیر هوشنگ امینی
- ناشر: کتاب سرا، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶



این اثر در اجرای وصیت‌نامه پتر
کبیر و با هدف‌های کاملاً نظامی تهیه
و تدوین شده است

گریگوری ملگونوف در سال‌های
۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ ه. ق برابر با ۱۸۵۸
تا ۱۸۶۰ میلادی در پی انجام
مأموریتی از سوی حکومت قفقاز به
نواحی جنوبی دریای خزر سفر کرد و
ملاحظات ارزشمند خود را در این
نواحی در کتابی که بیشتر به
سفرنامه شباهت دارد، منتشر
ساخت

فصلی از این کتاب به تاریخ
طبرستان اختصاص یافته است... با
وجود این که مطالب این فصل
مختصر است، لیکن اشتباهات نسبتاً
فراوانی در نقل مطالب و
پژوهش‌های تاریخی و جغرافیایی
آن، به چشم می‌خورد، به گونه‌ای
که اعتبار تحقیقات تاریخی
ملگونوف را دچار تردید می‌سازد

باوندیان را گیلان و ری دانسته است. در صورتی که این
سلسله به نام «اسپهبدان» یا «اسپهبدیه» در مازندران حکم
می‌راندند.^{۱۴}

در صفحه ۸۵ مؤلف درباره سلسله قارئان می‌نویسد:
«این سلسله از سال ۵۰ تا ۲۷۴ هجری قمری برابر با ۶۷۰
تا ۸۵۸ میلادی در کوهستان‌های طبرستان حکومت
کردند.» مؤلف دقت لازم را درباره زمان شروع حکومت
قارئان مبذول نداشته است. زیرا که این سلسله از اواخر
حکومت انوشیروان و از سال ۵۰ قبل از هجرت تا سال
۲۲۴ هجری حکومت داشته است^{۱۵} و در این سال توسط
ظاهریان مضمحل گردید.

در صفحه ۸۶ مؤلف نوشته است که «معروفترین
حکام خلفا از سال ۱۲۴ هجری قمری برابر ۷۶۱ میلادی
به بعد عبارتند از...» در صورتی که این حکام از سال ۱۲۴
هجری به حکومت طبرستان گماشته شدند و این سال
برابر با سال ۷۶۱ میلادی است و نویسنده هم همین
تاریخ میلادی را ذکر کرده است.

در صفحه ۸۷ شماره ۱۱ از فردی به نام «موکاتیل» به
عنوان حاکم طبرستان از سوی خلفا یاد شده است. در
صورتی که در منابع تاریخی از جمله تاریخ طبرستان پس
از هانی بن هانی از عبدالله بن قحطبه به عنوان حاکم نام
برده شده^{۱۶} و از فرد دیگری سخن نرفته است. در همین
صفحه آمده است که «وی (داعی کبیر) حکام و فرمانداران
عرب و سامانی را از آنجا بیرون راند.» چنان که در تواریخ
ایام مسطور است در این زمان حکام و فرمانداران عرب
بر طبرستان حکومت نداشتند و از سوی خلیفه فقط
ظاهریان بر این منطقه حکم می‌راندند.^{۱۷} نویسنده در
ادامه برای داعی محمد برادری به نام ناصرالملک ذکر
کرده است. چنین نامی در منابع به عنوان برادر داعی
محمد یافت نشده. درباره ناصر کبیر گفته شده که ۱۷ سال
حکومت کرد. در صورتی که منابع تاریخی مربوط به این



به قارن واگذار کرده بود.^{۱۱}
ملگونوف در همین صفحه به یک تقسیم‌بندی از
سلسله‌های محلی طبرستان دست یازیده است و
می‌نویسد: «این باو»^{۱۲} از سوی تاریخ‌نویسان ایرانی به
عنوان سرسلسله‌ای شناخته شده است که بر طبرستان
حکومت داشتند و به چهار سلسله فرعی به شرح زیر
متقسم بوده است.» پس از آن سلسله «آل قارن» را که
اصلاً نسبتی با «باو» ندارد، به عنوان یکی از سلسله‌های
فرعی یاد می‌کند. در صورتی که سلسله آل قارن حدود ۹۵
سال پیش از به حکومت رسیدن «باو»، توسط «قارن»
تشکیل گردیده بود.^{۱۳}

ملگونوف همچنین در انتساب آل دابویه و آل بادوسیان
به «باو» به خطا رفته است، زیرا که این دو حکومت محلی
توسط دو برادر یکی به نام خورشید معروف به دابویه و
دیگر به نام بادوسپان تشکیل گردید. این دو از فرزندان
فرخان معروف به «گیل‌بن گیلانشاه» و ملقب به
«گاوپاره»^{۱۴} بودند. فرخان (گاوپاره) بزرگ نیای این
دو سلسله پیش از به حکومت رسیدن «باو»، هجری
یعنی به هنگام ضعف شدید سلسله ساسانی و در زمان
یزدگرد سوم، توانست حکومتی بزرگ در طبرستان تشکیل
دهد.^{۱۵}

مؤلف در صفحه ۸۱ محل حکمرانی شاخه دوم سلسله

جزو طبرستان ذکر می‌کند. در صورتی که با تعریفی که
پیش از این ارائه شد، گرگان و استرآباد جزء طبرستان
نیستند به فرض هم اگر منطقه دشت گرگان جزء طبرستان
تصور شود، در این صورت طبرستان از سوی «شرق» تا
مرز خراسان امتداد می‌یابد نه از سوی «جنوب».

ملگونوف در صفحه ۷۹، هم «رستمیار» و هم امل را
مرکز طبرستان یاد کرده است. البته لازم به تذکر است که
رستمیار نام منطقه‌ای^{۱۶} است که از قرن هفتم هجری به
جای رویان استعمال می‌شده است. بنابراین نام یک شهر
نبوده است و دیگر این که در طبرستان شهر امل و یا
ساری از شهرهای بزرگ به شمار می‌رفتند و بیشتر اوقات
مرکز طبرستان در شهر امل بود و گاهی این مرکزیت به
شهر ساری انتقال می‌یافت.

مؤلف در همین صفحه می‌نویسد که «کیوس در
سال ۹۳ هجری قمری حکومت داشته» است. در صورتی
که کیوس برادر انوشیروان در سال ۵۸۳ میلادی، یعنی
حدود ۸۵ سال قبل از هجرت، به قتل رسیده بود.^{۱۷}

مؤلف در ادامه همین صفحه می‌افزاید که انوشیروان
«قارن پسر سوخرا را به عنوان فرمانروای طبرستان برگزید.»
این بیان مؤلف کتاب، نیز مغایر با شواهد و اسناد تاریخی
است، زیرا که انوشیروان فقط حکومت بخشی از طبرستان
را که شامل وندا امیدکوه و امل و لفرورقیریم (پریم) می‌شد

دوره اذعان دارند که ناصر کبیر پس از قتل داعی محمد اندکی کمتر از چهارده سال به فعالیت تبلیغاتی و فرهنگی اشتغال داشت و پس از آن در سال ۲۰۱ هجری به حکومت دست یافت و حکومت او تا سال ۲۰۴ هجری به طول انجامید.

در صفحه ۸۹ نویسنده آورده است که «هنگامی که تیمور در سال ۷۹۴ هجری قمری برابر ۱۳۹۲ میلادی به مازندران هجوم برد، سادات را به ماوراءالنهر (بخارا) منتقل کرد، ولی آنها در سال ۸۰۷ هجری قمری برابر ۱۴۰۴ میلادی از آنجا بازگشتند.» در منابع تاریخی از شهر «بخارا» هیچ یاد نشده است. هر یکی را بر موجب تفصیل ولایات تقسیم کردند مثلاً بعضی به سمرقند بردند و بعضی را به اسیران و انزار و کاشغر و آن نواحی فرستادند و بعضی را به خوارزم و این جوانب روان کردند. و ساداتی که غیر از نسل سیدقوام‌الدین مرحوم بودند هر یکی را به جایی فرستادند و فرزندان را از مادر و پدر جدا کردند و هر یکی را به طرفی بردند.^{۲۰} سیدکمال‌الدین در سال ۸۰۱ در کاشغر وفات یافت، سیدرضی‌الدین و سیدفخرالدین و برادران هر جا که بودند به جوار رحمت حق پیوسته بودند اما فرزندان باقی بودند. پس از وفات تیمور آنها با کسب اجازه از شاه‌خاز هرات به مازندران بازگشتند.^{۲۱} ملگونوف در ادامه می‌افزاید که سید میربزرگ قوام‌الدین «چهارده» پسر داشت که پنج تن از آنها بیشتر معروفند. در صورتی که سید قوام‌الدین مرعشی شش پسر داشت که بزرگترین آنها سیدعبدالله در امور سیاسی و حکومت دخالتی نمی‌کرد و راه زهد و عبادت پیش گرفته بود.^{۲۲}

در صفحه ۹۰ آمده است که سعیدبن العاص تمیشه (سفید تمیشه = مرز بین مازندران و گیلان) را تصرف کرد و با حاکم جرجان که باجی بالغ بر ۲۰۰ هزار درم نقره بر وی تحمیل شده بود، قرارداد صلح امضاء کرد. این مطلب را صاحب فتوح البلدان نیز نقل کرده است.^{۲۳} نمی‌باید تمیشه را با «سفید تمیشه» که شهرت چندانی ندارد و کمتر شناخته شده است، معادل گرفت. شهر تمیشه که تنها مدخل ورودی طبرستان برای لشکریان و کاروانیان بود، شهری راهبردی و دارای اهمیت و شهرت بسیار به شمار می‌رفته است. سعیدبن العاص که از طریق جرجان (گرگان) به طبرستان رفته است. همین شهر معروف را که دارای دیوار عظیمی نیز بود، تصرف نموده است. بسیار بعید و بل محال به نظر می‌رسد که وی تا مرز مازندران و گیلان پیشروی کرده باشد.

در صفحه ۹۱ مؤلف می‌نویسد که عصر پسر العلاء در سال ۱۲۵ هجری برابر ۷۴۲ میلادی مسجدی در ساری بنا کرد. در صورتی که عمر بن العلاء در سال ۱۴۴ هجری پس از این که اسپهبد طبرستان در جنگ با وی مغلوب شد و خود را مسموم ساخت، بر نواحی هموار طبرستان دست یافت.^{۲۴} بنابراین ساختن مسجد می‌بایستی پس از این تاریخ صورت گرفته باشد. به قول مرعشی ابوالخصیب مسجد جامع ساری را بنا کرد. ۲۵ در ادامه آمده است که «مهدی به فرمان منصور سرتاسر تبرستان را گشود.» در صورتی که مهدی خود در ری به حکومت نشست بود و فتح نواحی همجوار - نه سرتاسر - طبرستان توسط ابوالخصیب و عمر بن العلاء صورت پذیرفت.^{۲۶} در همین صفحه مؤلف می‌نویسد که «قارن پسر شهریار از سلسله باوندیان اسلام پذیرفت سال ۱۴۱ هجری برابر ۷۵۸ میلادی» این امر صحت ندارد زیرا که وی در زمان معتمد خلیفه عباسی یعنی بین سال‌های ۲۱۸ تا ۲۲۷ هجری

اسلام آورد و از سوی خلیفه برای او تهنیت فرستاده شد.^{۲۷} در همین صفحه آمده است که طاهریان در سال ۲۰۹ هجری قمری برابر ۸۲۵ میلادی در طبرستان ظهور کردند. این امر نیز مشهور است که طاهریان فقط از زمان عبدالله بن طاهر و از سال ۲۲۴ هجری پس از غلبه بر مازیار بر طبرستان دست یافتند.^{۲۸}

ملگونوف در صفحه ۹۲ کتاب خویش آورده است که «یکی از اعقاب حسین [ع] به نام سید ابوالحسین در طبرستان از محمد بن زید که تا آن زمان در استرآباد حکومت می‌کرد شکست خورد و اجباراً به چالوس گریخت. محمد اصل را فتح کرد و آل قارن را آرامش بخشید و لقب «داعی صغیر» گرفت.» «اولاً سید ابوالحسین فرزند محمد بن ابراهیم و او از نوادگان امام حسن (ع) بود.^{۲۹} ثانیاً آل قارن در این زمان هیچ حکومتی نداشتند و ثالثاً لقب محمد بن زید، داعی الی‌الحق بود^{۳۰} و داعی صغیر لقب حسن بن قاسم یکی دیگر از علویان بود. چنان که مؤلف خود در صفحه ۹۳ این مطلب را خاطر نشان کرده است.

گریگوری ملگونوف در صفحه ۹۳ آورده است که «مسعود پسر سلطان محمود غزنوی در سال ۴۱۱ هجری برابر ۱۰۲۰ میلادی با سپاهی وارد طبرستان شد.» نشانی از این واقعه در چنین سالی در منابع یافت نشد. در پاورقی صفحه ۹۸ آمده است که «سامانیان مغلوب داعی محمد نصیرالحق شدند.»

صورت صحیح واقعه این است که سامانیان مغلوب ناصر کبیر شدند.^{۳۱} در پاورقی شماره ۱۸ همین صفحه از شخصی به نام «محمدابن یزد» به عنوان حاکم شیروان یاد شده است. صورت صحیح نام این شخص «محمد بن یزید» است. نویسنده به نقل از مسعودی به اشتباه او را از اعقاب «بهرام چوبین» دانسته است. در صورتی که مسعودی او را از اعقاب «بهرام گور» می‌داند.^{۳۲} البته این احتمال وجود دارد که این اشتباه از سوی مترجم فارسی کتاب صورت پذیرفته باشد.

مؤلف از این پس تجاوزات روسها را از سال ۱۰۴۵هـ/ ۱۶۳۶م. به کرانه‌های جنوبی دریای خزر به صورت مشروح‌تر بیان داشته است. شرح این وقایع برخلاف شیوه اختصار نویسنده در نقل وقایع تاریخی این خطه از سرزمین ایران، به منظور طرح افتخارات و پیروزی‌های نسبی ارتش روس در زمان پتر کبیر و در دوران اواخر سلسله صفویان بوده است.^{۳۳} این امر تأییدی است بر نظر آقای امیر هوشنگ امینی مبنی بر این که این اثر «در اجرای وصیت‌نامه پتر کبیر و با هدف‌های کاملاً نظامی تهیه و تدوین شده است.»^{۳۴}

پانویسها:

* Grigorig Melgunev

۱- ملگونوف گریگوری: کرانه‌های جنوبی دریای خزر، ترجمه امیر هوشنگ امینی، تهران، انتشارات کتاب‌سرا، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۲۷.

۲- همان، ص ۳۱.

۳- برای اطلاعات بیشتر ر.ک. ابن اثیر، عزالدین علی: الکامل فی‌التاریخ، رویدادهای سال ۳۱۰ هجری.

۴- ملگونوف، پیشین، ص ۷۸.

هـ ابن اسفندیار، محمد بن حسن: تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، ج ۱، تهران، انتشارات پدیده «خاور» چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۷۴.

۶- رابینو، ه. ل: مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۵، صص ۲۴ و ۲۲.

۷- ر.ک. علی رزم‌آرا: فرهنگ جغرافیای ایران، ج ۲، [بی‌نا، بی‌تا]، ذیل «ملاط».

۸- لسترنج، گی: جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۴، صص ۳۹۱

۹- مرعشی سیدظهیرالدین: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تصحیح برنهارد دارن، تهران، نشر گستره، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۹؛ و همچنین رابینو، پیشین، ص ۲۴.

۱۰- ر.ک. ابن اسفندیار، پیشین، ص ۱۵۰.

۱۱- همان، ص ۱۵۲؛ و همچنین مرعشی، پیشین، ص ۳۲۱.

۱۲- در ترجمه، این نام تغییر پذیرفته و در کتاب کرانه‌های جنوبی دریای خزر به صورت «بویا» آمده است.

برای ملاحظه صورت صحیح این نام ر.ک. ابن اسفندیار، پیشین ص ۱۵۵.

۱۳- ر.ک. همان، ص ۱۵۲.

۱۴- همان، ص ۱۵۴.

۱۵- ر.ک. عباس زریاب خوبی: «ملاحظات درباره سلسله بادوسایانیان»، مجله «تحقیقات اسلامی»، شماره ۱، سال دوم، ۱۳۶۵، ص ۸۲.

۱۶- مرعشی، پیشین، صص ۲۶۴-۲۱۰.

۱۷- همان، ص ۲۲۱.

۱۸- ابن اسفندیار، پیشین، صص ۱۸۸-۱۸۹.

۱۹- همان، صص ۲۲۸-۲۲۹؛ مرعشی، پیشین، ص ۲۷۵.

۲۰- مرعشی، پیشین، ص ۴۲۶.

۲۱- همان، ص ۴۴۷.

۲۲- همان، ص ۳۵۸.

۲۳- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر: فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، نشر نقره، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۴۶۸.

۲۴- تاریخ طبرستان، ص ۱۷۷.

۲۵- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۲۷۳-۲۷۴.

۲۶- همان، ص ۲۷۳.

۲۷- ابن اسفندیار، پیشین، ص ۲۲۳.

۲۸- مرعشی، پیشین، ص ۲۷۵.

۲۹- همان، ص ۲۸۱، ابن عنبه: عمدة الطالب، تصحیح محمدحسن آل الطالقانی، قم، انتشارات الرضی، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۹۳.

۳۰- ابن اسفندیار، پیشین، ص ۹۴.

۳۱- مرعشی، پیشین، ص ۳۰۲.

۳۲- مسعودی، علی بن حسین: مروج الذهب و معادن الجواهر، قم، دارالحدیث، ج ۱، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۱۹۹.

۳۳- برای اطلاعات بیشتر راجع به این حوادث ر.ک. لکه‌پارت، لارنس: انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی‌قلی عماد، تهران، انتشارات مروارید، چاپ سوم، ۱۳۶۸، صص ۶۶۰ و ۶۶۱.

۳۴- ملگونوف، پیشین، ص ۹.